



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com

Harry potter

و

قدرت عشق

نویسنده: لرد هری پاتر

آدرس وبلاگ:

www.harrypotterists.blogfa.com

E_MAIL :

lordharrypotter@gmail.com

YAHOO:

LORD_harrypotter2000



Harry Potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



با فریاد هری همه از طبقه پایین او مدن بالا باور کردنی نبود
کل اتاق به هم ریخته بود و لکه ی بزرگی از خون روی دیوار بود که نشون میداد درگیری سختی اینجا اتفاق افتاده و هیچ اثری از رون و
هرمیون نبود به جاش متنی وسط اتاق معلق بود :

سلام پاتر

اینم هدیه تولدت می خواستم به خودت تحویلش بدم اما یه چند روزیه که گم شدی
پس هدیه رو به دوستات میدم و اینو بدون که نقصیر توئه اگه دوستات بلایی سرشون بیاد
اگه می خوای یه بار دیگه سالم ببینیشون باید امشب ساعت ۱۲ بیای به جایی که با اون دامبلدور
احمق خرفت رفته بودین

لرد ولدمورت

هری: نههههههههههههه

آقای ویزلی: هری؟ چی شده هری؟ منظورش از این حرفا چیه؟

هری: اون چیزی رو فهمیده که نباید می فهمید

خانم ویزلی: یعنی.....

هری: بله چیزی رو که بهتون نمیگفتم فهمیده و حالا برای انتقام داره این کارو می کنه
و بدون هیچ حرفی آپارات کرد به جایی که چندین روز اونجا زندگی و تمرین کرده بود

جای واقعا ترسناک و خوف انگیزی بود جایی که کاملاً با باطن شرور و سیاه صاحبش مطابقت داشت کسی که ذره ای عشق در وجودش نبود
_سوروس امروز میخوام یه سری به چند جا بزنم می خوام تو کنترل اینجا رو به دست بگیری تا وقتی که من برگردم و مطمئن باشی که در صورت
وقوع هر اتفاقی بخششی و جود نخواهد داشت

و بعد بدون اینکه منتظر جواب اسنیپ بهترین مرگخوارش بشه غیب شد و مایلهها دورتر در جایی که بهترین خاطره کودکی نه چندان خویش رو
داشت ظاهر شد روی یه صخره کنار دریا جایی که بهترین جاودانه سازشو گذاشته بود چیزی که هم قدرت داشت هم اصالت قاب آویز سالازار
اسلترین بزرگ چیزی که خودش هم می دونست علاوه بر جادوهای اون جادوهای خود سالازار هم ازش محافظت می کرد و الان بهش احتیاج
داشت تا اون جادو ها رو کشف کنه پس مستقیم پیش قرح مخصوص ظاهر شد

نشان شومش داشت می سوخت و این علامت خیلی بدی بود یعنی لرد سیاه خیلی عصبانی شده و اگه جلوی چشمش نباشه بهتره پس به خونه اش
آپارات کرد جایی که با کمک دامبلدور غیر قابل نفوذش کرده بود و تنها جایی بود که کمی از دست اون رایدل عوضی در امان بود
اسنیپ: اگه وقتش می شد میتونستم به پاتر کمک کنم . اما چه کمکی؟ اون خیلی قویه بیش از حد قویه که تونست اونو در برابر طلسم شکنجه
رایدل مقاوم کنه کاری که مطمئنه آلبوس هم بلد نبود چه برسه به رایدل
نشان شوم بهش می گفت که اون احضارش کرده



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



—چطور ممکنه ؟ هیچ کس در این مورد چیزی نمیدونه ولی چطور ممکنه که قدرتمند ترینشون نباشه مطمئنم کار خودشه اسنیپ..
چند لحظه بعد اسنیپ اونجا ظاهر شد به طرف ولدمورت رفت و گوشه رداش رو به نشانه احترام بوسید
_ بفرمایید سرورم

_ تو اسنیپ ... تو چیزی میدونی که به من نگفتی مگه نه ؟

اسنیپ در حالی که میلرزید گفت :

سسسرورم ... من.....ه.....ر.....جیم.....می دونم.....بهتون.....گفتم

_ نه به موردو نگفتی تو نگفتی که اون قبل از مردنش کجا رفته بود..

صورت سفید و غیر انسانی ولدمورت داشت قرمز میشد که نشونه ی خوبی برای اسنیپ نبود

_ من..... نمی دونم..... سرورم

_ به من دروغ نگو اون احمق خیلی ضعیف تر شده بود مگه نه ؟ اسنیپ

_ به نظرم ضعیف تر شده بود اما فکر نمیگردم که مهم باشه

_ اشتباه کردی کروشبو

اثر این درد بزرگ رو صورت اسنیپ معلوم بود و ولدمورت داشت از زجر کشیدنش لذت می برد

وقتی ولدمورت شکنجه رو متوقف کرد اسنیپ از شدت ضعف افتاد

_ بیاین اینو بیرین بعدا حسابشو میرسم.... بهت گفته بودم که اشتباهت بخشیده نخواهد شد می خوام تو رو هم با یکی دیگه نا بود کنم

و بعد گروهی از مرگ خوار ها رو احضار کرد



رون و هرمیون تازه از پیش هری اومده بودن و داشتن در مورد هری و حرفاش بحث می کردن که چند نفر بدون هیچ صدایی اومدن تو اتاق

یابستره بگم از غیب ظاهر شدن

هرمیون: شما کی هستین

رون: مرگخوارا

هرمیون می خواست داد بزنه که یکی از مرگخوارا گفت :

بهره بی سر و صدا با ما بیاین و الکی داد نزن چون کسی صداتو نمی شنوه

هرمیون: امکان نداره ما با شما بیایم

—هر جور راحتین اما خودتون خواستین

و طلسمی بنفش به سمت هرمیون فرستاد که هرمیون از جلوش جا خالی داد اما همزمان سه طلسم دیگه به طرفش اومد که یکیشون به هر میون

خورد و قسمت بزرگی از گوشت دست راست هرمیون قلوه کن شد

رون هم وضعیت بهتری نداشت می خواست از دست سه مرگخوار دیگه ای که به طرفش طلسم میفرستادن فرار کنه که با بر خورد طلسم قوی یکی از

اونا محکم به دیوار خورد و بی هوش شد

مرگخوار: خوب پاتر رو پیدا نکردیم اما به گفته ی ارباب همین دو تا هم کافینبریم

و هفت مرگخوار به علاوه ی رون و هرمیون غیب شدن



خانم ویزلی: آرتور چطور تونستن بیان و بچه هارو ببرن

آقای ویزلی: نمیدونم نمیدونم.....نمیدونم.....

و بعد شروع به گریه کرد چون می دونست هرکسی که از طرف ولدمورت دزدیده میشه زنده نیمونه مخصوصا حالا که دوست هری هم هستن

همه اونجا بودن حتی افراد محفل و مونده بودن که چند تا مرگخوار چطور اونجا ظاهر شدن ؟



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com

هری باور نمیکرد چطور بچه هارو در عرض نیم ساعت دزدیده بودن؟ باید با اسنیپ حرف میزد.

- اسنیپ ... اسنیپ
- کیه؟ ... چی شده؟ ... می خواد منو بکشه؟ دیگه وقتشه؟ نه؟
- من هری ام .. چه خبره؟ موضوع چیه؟ کی می خواد بکشتت؟
- رایدل..... هری اون چون بهش نگفته بودم آلبوس قبل از مرگ ضعیف شده بود می خواد منو بکشه
- بهم نشون بده
- استیپ به خاطره فکر کرد و هری همه چیزو فهمیده بود
- اون فهمیده...
- چی رو؟
- اینکه آلبوس از موضوع جاودانه سازها با خبر بود
- نههههههه
- و به خاطر همون بچه هارو دزدیده
- کی رو؟
- رون و هرمیون
- پس....
- آره ماموریت تو دیگه نموم شده امشب تو روهم با خودم میبرم
- نصف شب منتظرم باش
- باشه هری
- و هری از ذهن اسنیپ خارج شد
- هری: باید یه کاری بکنم... همین الان باید قاب آویزو نابود کنم

تو چند روزی که نبود رفته بود به خونه ی سیریوس و وقتی طبق عادت چند روزش داشت وسایل دزدی گریچرو بازرسی میکرد پیداش کرده بود.

همین قاب آویزی بود که هیکدوم نتونسته بودن بازش کنن و الان می دونست چرا ... چون یه جاودانه ساز قویی بود خیلی قوی و جا دو های باستانی زیادی داشت

هری: بیشتر از توان رایدل .. کار خود اسلیترینه ... بهتره بگم دوتا جاودانه سازه

با دانشی که از مرلین به دست آورده بود خیلی قوی شده بود الان میتونست با وردی مخصوص که کار خود مرلین بود به کتاب خونه ی خیلی بزرگ رو تو چند دقیقه کاملا حفظ کنه بدون هیچ اشتباهی

اما نکته ی مهم این ورد این بود که هر چیزی رو که با این ورد یاد میگرفت انکار که خودش با تلاش خودش یاد گرفته و این هری رو خیلی از برنامه هاش جلو انداخته بود چیزی حدود یه سال مطالعه و تمرین سخت اما این در مورد قدرت شق صادق نبود و باید اونو خودش کشف می کرد

هری فوراً به صندوقش تو گرینگوتز آپارات کرد تا قاب آویزو نابود کنه راهش رو بلد بود ولی میترسید



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



اما دیگه جای ترس نبود دوستاش در خطر بودن و هری باید نجاتشون می داد هیچ راه دیگه ای نداشت و اینو میدونست گهگاه بتونه جاودانه سازو به طور کامل و از راه درستش نابود کنه بسته به ظرفیت خودش میتونست قدرت روح درونش رو صاحب بشه اما کار سختی بود حتی ممکن بود باعث مرگش بشه

پس خودشو برای نابود کردن دو روح درون جاودانه ساز آماده کرد
به قاب آویز نگاه کرد و به زبان مار ها گفت :

بازشو

نوری سبز درخشید و قاب آویز باز شد دودی از اون بیرون اومد و به شکل ولدمورت قبل از تولد هری در اومد
ولی از روح سالازار خبری نبود
هری: فکر می کردم دو نفرین

– دونفر بودیم ولی من اونو نابود کردم چون دو روح تو به جسم نمیتونن زندگی کنن و من الان تمام قدرت اونو دارم
هری می خوایت ورد مخصوص بگه ولی چیزی یادش نمی اومد

– اینم از قدرتهای سالازار بزرگه من ذهنتو بستم

امکان نداشت باید به کاری می کرد تا روح تسخیرش نکنه و راه حل به ذهنش رسید... عشق چیزی که ولدمورتو نابود می کرد پس باید از قدرت عشق استفاده میکرد و عشق بی نهایت خودش رو به جنگ با روح میفرستاد
هری: اما فایده ای برات نداره

متوجه نشده بود اما با دزدیده شدن دوستاش قدرت عشق بیش از پیش در جود هری آزاد شده بود و هری باتمکز بسیار زیاد عشق رو به صورت طنابی آتشین در نظر گرفت و اونو به سمت ولدمورت فرستاد



تکه روح از تعجب و ترس خشکش زده بود این پسر کی بود ؟ .. این طلسم چی بود؟... از قلب پسرک داشت بیرون می اومد اما اون نمی داشت این پسر جادو کنه به وسیله قدرت های سالازار نمی داشت اما این جادو نبود چیزی فراتر از جادو بود چیزی که اون درکش نمیکرد
طلسم ناگهان به طرفش رفت و اونو طناب پیچ کرد درد زیادی می کشید



طناب ناگهان به سمت روح رفت و اونو طناب پیچ کرد و روح شروع به فریاد کشیدن کرد و با کمرنگ تر شدن اون طناب بزرگتر و درخشانتر تر میشد تا زمانی که روح از بین رفت و طناب به صورت نیزه ای به قلب هری فرو رفت و همه جا برای هری تیره و تار شد
هری چند ساعت بعد به هوش اومد در حالی که احساس می کرد گرسنه شه

هری غیب شد و به کریمولد رفت

هری: کریچر... کریچر

– بله ارباب ؟

– برام یه غذای کامل بیار

– چشم ارباب

چند دقیقه ی بعد هری غذاشو تموم کرد و تازه یادش اومد که چرا اینقدر ضعیف شده ...اون جاودانه ساز نابود شده بود اما توسط عشق .

هری: خودش راه نابود کردن بقیه هم همینه .. دامبلدور بار ها بهم گفت اما من احمق منظورشو نمی فهمیدم ... عشق چیزیه که ولدمورت نمی دونه چیه و .. همینطور چیزیه که نداشت تو وزارت جسم منو تسخیر کنه .. اما حیف که نتونستم قدرتشو بگیرم ... حیف
هری: کریچر...

کریچر با صدای پاق خفیفی ظاهر شد و به هری تعظیم کرد

– ارباب امری داشتین ؟



Harry Potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



- کریچر تو می دونستی که اون قاب آویز نو اتاق ارباب ریگولاس به قاب اویز جادویی بود؟
- بله ارباب
- میتونی بازم به همچین چیزی رو تشخیص بدی؟
- بله ارباب
- پس بهت لیست چند جارو میدم .. تو باید بری اونجاها و به همچین چیزایی رو پیدا کنی...
- چشم ارباب
- صبر کن هنوز تموم نشده.... تو نباید به اونا دست بزنی.. فقط پیداشون کن و به من بگو کجان ... باشه ؟
- حتما ارباب
- هری اسم و خاطراتی از اونجاهایی که احتمال می داد جاودانه ساز ها باشن به کریچر نشون داد و گفت که می تونه بره
- مواظب باش که جونت به خطر نیفته .. جون تو مهمتر از اونه ...
- کریچر که اشک شوق و قدر دانی تو چشمش جمع شده بود با قدر شناسی به هری نگاه می کرد
- ارباب منو به یاد ارباب ریگولاس می اندازن ... بعد از ایشون هیچ کس با کریچر اینطوری حرف نزده بود
- ممنون که منو با کسی که اینقدر بهش علاقه داشتی مقایسه می کنی
- ارباب خیلی مهربونن ... اگه امر دیگه ای ندارین من برم تا به دستور ارباب عمل کنم
- خواهش می کنم مواظب خودت باش
- چشم ارباب ... قدرت های جدیدتون عالین
- کریچر این قسمت آخر رو آرام گفت و بعد غیب شد
- هری بعد از رفتن جن خونگی به ساعت نگاه کرد ساعت ۱۱/۳۰ بود و قتش بود که به سری به اسنیپ بزنه
- پس رو اسنیپ تمرکز کرد و وارد ذهنش شد
- سلام
- سلام هری ... بعد از قطع ارتباط تو با من ویزلی و گرنجر رو آوردن اینجا پیش من لرد سیاه گفته که می خواد هر سه ی ما رو وقتی تو اومدی بگشه راس ساعت ۱۲ هری خواهش می کنم نیا
- سوروس (این اولین بار بود که هری اونو به این اسم صدا می کرد اما براش جذابیتی خاص داشت) نگران من نیاش .. مواظب جون خودتون باش .. من قوی تر از اونیم که اون رایدل عوضی فکر می کنه اما امروز قصد مبارزه با اونو ندارم فقط میام تا شما رو نجات بدم
- اما..
- ولی و اما و اگه نداریم همون که گفتیم نگران من نباش فقط قبل از ساعت ۱۲ منتظر تماس من باش
- باشه هری
- هری از ذهن اسنیپ بیرون اومد نقشه ی خوبی داشت که می تو نست به وسیله اون دوستاش رو بدون رو یا رویی مستقیم فراری بده اما اول :
- هری وارد ذهن آقای ویزلی شد
- سلام آقای ویزلی من هری هستم لطفا هرچه زودتر پناهگاه رو ترک کنید و برید به گریمولد و سا یل تون رو ول کنید هرچه سریعتر برید اونجا بعدا بهتون دلیلشو می گم خدا حافظ
- آقای ویزلی نمی دونست چرا ولی دلش می خواست به حرف این کسی که به ذهنش نفوذ کرده بود گوش کنه پس به همه گفت که فوراً برن به گریمولد
- هری تو هاگوارتز بود و با خودش فکر می کرد :
- خب تقریباً همه چی تموم شده دیگه وقتشه
- پس دو باره به ذهن اسنیپ رفت :



Harry Potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



— سوروس الان کجایی؟
 — تو یه غار ترسناک پر از اینفری ...
 — خوب تو باید بری پیش بچه ها و دست اونا رو بگیری انگار که می خوای آبارت کنی محکم دستشونو بگیر و اگه خواستن نذارن از زور استفاده کن فقط باید دستشونو بگیری بدون اینکه کسی دیگه ای متوجه بشه
 — باشه
 — همین الان این کارو بکن و بذار از چشمای تو ببینم
 — هر جور راحتی فقط مواظب باش
 بعد از این حرف هری داشت از چشمای اسنیپ می دید:
 تو همون غاری بود که با دامبلدور رفته بودن اما این طرف دریاچه و اون طرف ولدمورت با عصبانیت کنار قده ایستاده بود
 هری به اسنیپ گفت:
 آماده باش .. دست اونا رو بگیر و اصلا به روت نیا
 بعد از ذهن اسنیپ بیرون اومد . چوبدستیش رو بیرون آورد و به طرف خودش گرفت اما قبلش شل نا مرئی شو رو سرش کشید و گفت
 "تو دیسپلیس" و بعد بدون هیچ سرو صدایی کنار اسنیپ ظاهر شده بود
 به اطرافش نگاه کرد چوبدستی هر سه شون دست یه مرگخوار بود پس هری اون مرگخوارو تحت طلسم فرمان قرارداد و بهش دستور داد چوبدستی
 ها رو آرام بدون اینکه کسی بفهمه بذاره رو زمین
 خوشبختانه مرگخوار به خوبی این کارو کرد و هری آرام به طرفش رفت و چوبدستی ها رو برداشت و همه چیز آماده بود که ... ولدمورت به
 طرف هری برگشت و هری حس کرد که داره به اون نگاه می کنه اما چند ثانیه بعد ولدمورت برگشت و به ورودی نگاه می کرد انگار منتظر
 کسی بود
 هری که راحت شده بود به طرف دوستاش رفت ... آرام دست اسنیپو گرفت و به دست اونم نگاه کرد ... اسنیپ دست رون و هرمیونو گرفته بود و
 منتظر هری بود ولی هری متوجه ترسی که تو چشمای اسنیپ بود نشد و گفت: "تو دیسپلیس"
 تو لحظه ی آخر حس کرد که چیزی ازش رد شد اما ندید چی چون فوراً تو گرمولد بود اما این بار وقتی به اسنیپ نگاه کرد.....
 متوجه ترسی تو چشمای خشک شده ی اسنیپ شد
 اسنیپ داشت خشک می شد هری ترسید به ساعد دست چپ اسنیپ نگاه کرد علامت شوم داشت تو بدن اسنیپ پخش می شد و مثل سمی اسنیپ رو
 می گشت ...



عالی بود تا الان کارا همون طوری که می خواست پیش رفته بود مرگخواراش نتونسته بود پاترو گیر بیارن اما دو تا از دوستاشو گرفته بودن یکی
 شون بیهوش بود و اون یکی حسابی زخمی شده بود و ازش خون می رفت و لی مهم نبود اون که به هر میمرد چه اینجوری چه به وسیله ی اون ...
 اما اون اسنیپ احمق این بار دیگه بخششی در کار نبود به خاطر اون احمق چند تا از جاودانه ساز هاشو از دست داده بود احمق بیشعور اگه بهش
 می گفت که دابلدور بعضی وقتها غیث می زنه یا اگه وضع دستشو بهش می گفت می تونست یکی شون رو ... قوی تریشون ... رو نجاتبده اما به
 خاطر حماقت اون یه قدم به مرگ نزدیکتر شده بود .. باید اونم با اون دوستای هری می گشت .. امشب پیش همونا



ساعت ۱۱ بود دیگه باید می رفت تو غار با اون سه تا و چند تا مرگخوار که حداقل مواظب اسنیپ باشن ... اون جادوگر قوی بود حیف که خیلی
 احمق بود

— هی شما سه تا ..

— بله ارباب؟

— بامن بیاین



Harry Potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



– چشم .. شما امر بفرمایین

– برین اون سه تا رو بیرین

و اون سه تا رفتن تا اعدامی ها رو بیارن

بعد از چند دقیقه با سه نفر که به زور راه می رفتن برگشتن

– بیاین اینجا باید آپارات کنیم

– به کجا ؟ ارباب ...

– شما نمیتونین خودتون بیاین باید من بیرمتون .. سه نفر دیگه هم صداکینین

سه مر گخورار دیگه هم اومدن

– شما باید به جایی که بهتون می گم برین و مواظب باشین .. هر وقت پاترو اونجا دیدین به من بگین ... هیچ کاری نکنین فقط به من اطلاع

بدین

– چشم ارباب

ولدمورت به اون سه تا گفت که باید کجا برن و اونا رفتن ... بعد خودش دست یکی از مرگخورارا رو گرفت و به غار آپارات کرد

هنوزم مونده بود که دامبلدور چطور اونجا رو پیدا کرده .. ان واقعا جادوگر بزرگی بود ... کاش به من می پیوست ...

اما دیگه کار از کار گذشته بود و اون نمی تونست کاری کنه . پس به طرف جزیره ی وسط آب حرکت کرد و مرگ خوارا و گروگانا رو اونجا جا

گذاشت

نقشه اش این بود که وقتی پاتر اونجا بیرون از غار ظاهر شد مرگخورایی که بیرون گذاشته بود بهش خبر بدن و اون وقت جای خودش و بقیه

رو عوض می کرد خودش می رفت اون طرف و مرگخورارا و گروگاناش میومدن تو جزیره میتونست تا وقتی که پاتر بیاد یه تله هایی هم جور

کنه

پنج دقیقه به ۱۲ مونده بود به نظرش بین مرگخوراش چیز عجیبی دید یه چیزی که حرکت می کنه .. کمی دقت کرد .. چیزی اونجا نبود

اشتباه کرده بود ... اما بیهو متوجه شد که اسنیپ دست اون دو تا رو گرفت ... احمق این آخریا به خونلجنیا علاقمند شده دیگه نباید صبر کنم

همین الان اونا با زجر کامل می کشم ... با استفاده از نشان شوم ... طلسمی به طرف اسنیپ فرستاد ... مرگ با زجر .. اما همون موقع که

طلسم بهش خورد غیب شد .. هر سه تا شون غیب شدن .. امکان نداشت پاتر هنوز نیومده بود ... ولی یه نفر که خیلی قویه اونا رو نجات داده

بود کسی که تونسته بود از همه ی این تله ها بگذره می دونستم که اون زنده اس ... اسنیپ یه خائن بود

دو جمله ی آخر و بلند گفت و بعد هر ۶ تای اون مرگخورای احمقو کشت



هری هاج و واج مونده بود یه چیزی به اسنیپ خورد و بعد اون داره میمیره ...

هری به ذهن اسنیپ رفت و فهمید موضوع چیه و چشمای اسنیپ اونطوری شده بود ... طبق گفته ی اسنیپ این طلسم هیچ درمانی نداشت و

اون باید میمرد ... اما هری میدونست که هیچ چیز غیر ممکن نیست ... به هر حال هری الان اون هری نبود که همه میشناختن ... شاید الان

بیشتر از هر کسی در مورد جادو می دونست .. اگه فقط میتونست قدرت روح ولدمورت رو صاحب بشه الان می تونست نجاتش بده ... تو این

فکرا بود که کریچر کنارش ظاهر شد ...

هری: کریچر می تونی اینو درمان کنی ؟

– ارباب خودشون می تونن اینو در مان کنن من فقط می تونم اونو کمی به تاخیر بندازم ...

– چقدر ؟

– شاید ۲۴ ساعت

– همینم خوبه این کارو بکن

نوری از دست کریچر بیرون اومد و به دست چپ اسنیپ خورد و کم کم پیشروی اون نشان متوقف شد



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



بعد از اون هری بقیه رو صدا کرد و رون و هرمیون رو به اونها تحویل داد حالا بگذرد چه قشقرقی به پا شده بود ولی اون جا هیچ کس متوجه
اسنیپ نشد... هری اسنیپ رو به صندوقش تو گرینگوتز انتقال داد و بعد کریچرو صدا کرد

— بله ؟

— تو گفتم من می تونم اونو در مون کنم ؟

— بله

— چه جوری ؟

— ارباب بعد از اینکه به یه جایی رفتن و اومدن و بعد از خوردن غذاشون قدرتشون افزایش پیدا کرد ولی خودشون نمی دونن چون فعلا
آزاد نشده ولی ارباب می تونن اونو آزاد کنن

— چه طوری ؟

— اینو باید خود ارباب بفهمن

— ممنون

هری بعد از مدت ها به سراغ نامه ی دامبلدور رفت و ش روع به نوشتن کرد :

— سلام پروفیسور

— سلام هری .. کاری داشتی ؟

— بله .. می خواستم بدونم چه جور می تونم یه قدرت نهفته تو وجودم رو آزاد کنم

— کدوم قدرت ؟

— من امروز قاب آویزو نابود کردم . کریچر میگه من تونستم قدرت اونو تصاحب کنم ... اما نمی دونم چه جور باید اونو آزاد کنم .

— یعنی تو یه جاودانه سازو به روش کاملا درست نابود کردی ؟

— بله ونه

— منظورت چیه ؟

هری همه چی رو تو صبح داد

— عالی هری .. اما من نمی تونم کمکت نم فقط باید بهت بگم این کار به تمرکز کامل نیاز داره و تو باید تو مغزت دنبال جواب باشی

هری: ممنون

— خداحافظ هری امیدوارم موفق باشی

اما این بار برخلاف همیشه نامه پاک نشد.....نامه سوخت و دودی از اون بلندشد و مستقیما به طرف سر هری رفت و هری بیهوش شد

هری بیدار شد در حالی که سرش گیج می رفت ... و دلیل اینو می دونست تمام اطلاعات نامه به ذهن هری رفته بود ... هری در مورد

این جادو خونده بود ولی نمی دونست چه جور میسه اجراش کرد ولی حالا اینم میدونست ... ویه چیز خیلی مهمتر ... هری فهمید که همه

چیزو نمی دونه و هنوز احتیاج به آموزش داره .. اما این نامه کارشو راحت تر کرده بود

هری به گرینگوتز رفت ..پیش اسنیپ ... اسنیپ بیهوش بود و هری می دونست تنها راه نجات اون دست هریه

پس نشست و سعی کرد تمرکز کنه ... با این که قدرت عشقو داشت بازم کار سختی بود ... اما بالاخره موفق شد وارد ذهن خودش بشه می

دونست تو ذهنش دنبال چی می کرده .. دنبال یه دیواره ی جدید می گشت دیواره ای که قدرت جدیدش اون ورش زندانی بود به همراه

بقیه ی قدرتهاش .. و پیداش کرد دیواره ای بزرگ جلوش بود بزرگ و قوی ..اما هری باید اونو میشکست اگه می تونست تمام قدرتش آزاد

میشد تمام قدرتی که داره در تمام وجودش ... به طرف دیوار رفت و سعی کرد ازش رد بشه ولی به بیرون پرتاب شد

از ذهنش خارج شده بود .. دوباره به ذهن خودش حمله کرد و به طرف دیواره رفت ... اما این بار با احتیاط... به دنبال یه نقطه ی ضعیف تو

دیواره می گشت ... بالاخره پیداش کرد ... به نقطه ی کوچیک تو کناره های دیوار ..جایی که خطوط انرژی تشکیل دهنده ی دیوار اونجا



Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



همدیگه رو قطع می کردن .. هری انگشتشو روی اون نقطه گذاشت و فشار داد...هیچ اتفاقی نیافتاد ... فشار و بیشتر و بیشتر کرد...ناکهان
هجومی از انرژی رو حس کرد و بیهوش شد و بعد از چند ساعت....

هری به هوش اومد...تمام بدنش درد می کرد .. به بدنش نگاه کرد ... پر از زخم و پوشیده از خون بودبه زحمت باشد .. هجوم اطلاعات
رو حس کرد و بیهوش شد

دو باره هری از درد به هوش اومد اما این بار نه درد جسمی ..تموم زخمای بدنش خوب شده بود ... اما سرش درد می کرد و بعضی وقتها
چیزی به نظرش می اومد به زحمت تمرکز کرد و سعی کرد اطلاعات تازه و منظم کنه ..کار سختی بود اما بالاخره تونسته بود متوجه شده بود
که باید ذهنشو به چیز دیگه ای متوجه کنه تا ذهنش بتونه اطلاعات رو منظم کنه ... پس به ذهن اسنیپ رفت ..
اسنیپ درد زیادی داشت .. ناامید بود می دونست که باید بمیره اما نمی دونست چه جوری تا حالا زنده مونده بود ..ولی می دونست هرچی
هست زیر سر هریه

هری از ذهن اسنیپ خارج شد ..تمام اطلاعات منظم شده بودن هری به طلسمی که اسنیپ رو به اون روز در آورده بود فکر می کرد که راه
حلش رو فهمید ... چوبش رو به طرف اسنیپ گرفت و گفت : "سیستو سروس"
سیاهی علامت شوم داشت کمتر می شد تا اینکه دو باره به حالت اولش در اومد
درد از صورت اسنیپ پاک شده بود

هری دوباره چوبش رو طرف اسنیپ گرفت و گفت : "پورگو فلاگیتوم"
طلسمی از چوبدستی هری بیرون اومد و به نشان شوم خورد اسنیپ فریادی از درد کشید و بعد دودی از دست اسنیپ بیرون اومد ... نشان
شوم ناپدید شده بود ...اسنیپ ضعیف شده بود ...هری گفت : "دورمبو"

و اسنیپ به خواب رفت

هری خوشحال بود خیلی خوشحال اون تمام قدرتهاشو به دست آورده بود ..اما ناراحتی ام داشت .. چون می دونست که اسلیترین دو جاودانه ساز
ساخته بود که ولدمورت اولی رو نابود کرده بود و قدرتشو به دست آورده بود ولی از وجود دومی خبر نداشت
به هر حال بازم جای امیدواری برای هری وجود داشت





Harry potter و قدرت عشق



www.harrypotterists.blogfa.com



سلام دوستان

ببخشید که به مدت نبودم از همه تون معذرت می خوام نمی خوام بهونه بیارم ولی.... به هر حال

معذرت می خوام

امید وارم از شروع مجدد داستان خوشتون اومده باشه

خوشحال می شم که نظرتون رو در باره ی داستان بدونم سعی کردم فصل ها رو بلند تر کنم در عین اینکه به جزئیات زیاد اهمیت ندادم نمی گم حذفشون کنم ولی با چند تا داستانی که خوندم متوجه شدم که شاید جزئیات زیاد خواننده رو خسته کنه به خاطر همین سعی کردم جزئیات رو کم کنم ولی لطمه ای به موارد اساسی نزدم تو فصل های قبلی بیشتر مطالب به گفتگوی بین شخصیت ها مربوط بود گفتم شاید بد باشه اینطوری کردم امید وارم بهتر شده باشه نه بدتر

منتظر نظرات شما هستم دوستان

و در آخر به شعرچه ی دیگه

این هری را وعده داد آلبوس شب
گر بمیرم من نمایی تو عزب
من رفیق و خانه ات را حافظم
مالفوی و رایدل از آنها مانعم

LORD harry potter